آیا چپ‌ها مهم‌ترین مبارزان علیه پهلوی بودند؟ سفارش‌دهنده‌های «تاسیان» چطور تاریخ را تحریف کردند؟

تاریخ چپ کرد

محمدحسین سلطانی
خبرنگار گروه فرهنگ

«تاسیان» تمام شد و تیترلا با آمد، وقتی صدای قربانی به گوش رسید چه سؤالی به ذهنتان آمد؟ مواظبِ بودید یا مخالف؟ از آنجایی که ما قصد داریم دست خودمان را وکنیم، اولین سؤالی که به ذهنمان رسید را می‌گوییم: آیا می‌شود بین تاسیان و «عشق ابدی» تقابلی قائل شد؟ این سؤال در وهله اول بی‌رحمانه به نظر می‌رسد و ممکن است مخاطب این متن را به این سو ببرد: «بله... چون تاسیان پیش از انقلاب را خوب و رنگی تصویر کرده، آن‌هایی که حجم ریششان از نیم سانت بیشتر است، دزشان گرفته.» اما بیایید لحظه‌ای درباره این سؤال تامل کنیم! آیا تاسیان و عشق ابدی ماحصل یک سنت فکری است؟ سنتی که علاقه‌مند است همه چیز را تقلیل بدهد، عشق و روشنفکری را به سانتی ماتالیسم بکشاند، روابط را هم در حد اندازه رمان‌های سیاست‌های نودهشتی هاتگ دارد.

در این مدل از نگاه کردن به جهان، تاسیان گذشته مانند و حال ما منطقاً چیزی غیر از عشق ابدی نخواهد بود. با این تفاوت که شخصیت‌های عشق ابدی، نسخه تازه به دوران رسیده انسان جهان تاسیانی هستند، شخصیت‌هایی که از همان طرز فکر تقلیل‌نگر برآمده‌اند. طرز فکری که مرخوش یا نام‌ده دستاوردهای فرهنگی دوران و طبقه اتوپیایی‌اش بعثی دهه ۵۰، دورکی‌بنمایی‌ترین شکل ممکن است. لباس‌ها بر اساس مدل‌های زن‌زرد طراحی می‌شود، بی‌دلیل و به‌شکلی الصاقی شخصیت‌های فرهنگی آن زمان جلوی دوربین رژه می‌روند. در برابر این تصویر که جنان بعید نیست چند است نکخ‌اش هم برای تکمیل گل و بلبل بودن فضا از جلوی دوربین رد شود، یک جهان تپه و خاکستری بلند می‌آمده که صاحب آثار مدام‌ژلاش دارد یک بود این‌ها چپ هستند و مشتی کارگر پرتر از مرحله یا جوجه کشنگر دانشجویی. این در شرایطی است که پاکوران دوست روی حساس‌ترین زمان تاریخ معاصر ایران دست گذاشته و ملتهب‌ترین دوران انقلاب را روایت می‌کند، پاکوران برای آنکه بتوانند تصویر آبستانی و بینوکرونی خود را از آن دوران حفظ کنند، مجبور می‌شوند کنشگران مهم‌ترین انقلاب منطقه در ۱۰۰ سال اخیر، از چند طیف‌ را به مشی مفلد تقلیل بدهد که شعارهای بی‌معنایی را مدام با خودشان تکرار می‌کنند. کنشگرانی که سطح فعالیت دانشجویی‌شان در حد اندازه اعتراضات صنفی برای کتیفی سلف است. از طرفی هم کنش کارگریشان به عربده کشیدن‌های عده‌ای خلاصه می‌شود که از سر زیاد شدن آجرو حسادت به جان سر مدام‌دار افتاده‌اند و مدام تکرار می‌کنند: «تو چرا در این خانه می‌نشینی ما و خانه‌مایمان جور دیگری است.» تاسیان کمر می‌بندد به تقلیل مهم‌ترین دوره تاریخی در ایران معاصر و به گروه‌های اجتماعی مختلف در حد اندازه‌های شوخی نگاه می‌کند. آدم‌های مقابل جهان اتوپیایی تاسیان در همه حرکات و رفتارشان ابله هستند. مینیتگ‌هایشان در حد شورای دانش‌آموزی است. اعلامیه پخش کردنشان در حد تراکت دادن پیتزافروش و عدمتان به قدری کم و ناهماهنگ است که اعتراضات فلان صنف محدود را یادآور می‌شوند. دانشجویان همه فلانه منطق هستند و طوطی‌وار کلماتی را تکرار می‌کنند. انقلابیون مذهبی از مرحله پرت هستند و با مرگ شریعتی در کیجی به سر می‌برند و نتیجه قدرت گرفتن چنین عدمای مرگ و فروپاشی خانواده آن‌بنای قصه ماست که قربانی جهالت عدمای بی‌خرد شده‌اند. خب سؤال اینجاست اگر همه چیز اینقدر احمقانه است چرا تشکیلاتی مثل سازاک در برابرش ایجاد می‌شود؟ آن هم با این میزان از نیروهای دوست‌داشتنی و مهربان؟! در پایان سریال هم یک عشق نافرجام ترکی می‌بینیم که هوش شکیاد در استخر ۲ متری غرق می‌شود و شیرین قصه هم با یک تنه فنی و اسلوموشن، این عاشقانه دوچندی را تمام می‌کند و بعد هم از همان راش‌های دوفرهه سفر شمال با یک موسیقی ملایم استفاده می‌شود تا قال قضیه کنده شود و داستان تاسیان هم به پایان برسد. در پایان قصه هم ما حق را به پدر سرمایه‌دار داستان می‌دهیم که هم عدمای جانی به جان زندگی او افتاده‌اند و هم دختری به دلیل یک رابطه تبیجری فوت شده است. همان‌قدر که عشق ابدی یک رنگ‌تقلیل یافته به عشق دارد و آن را در تکاندن‌های جنددختر پسر نوجوان می‌داند که با فهم ناقصشان از زندگی به دنبال عشق حقیقی هستند، تاسیان بر مدار همین فهم تقلیل یافته حرکت می‌کند، نه‌تنها به عشق بلکه به موضوعات مختلفی تغییرات اجتماعی، روشنفکری و روابط درون یک خانواده هم چنین فهمی را تسری می‌دهد. بازیگران سعی می‌کنند این مدام دومدتی را با بازی‌هایشان بهبود ببخشند، اما ناتوانند. قصه‌های موازی و گره‌های بیهوده سرتاسر قصه را گرفته تا تولید اثر پربازیگر برای صرفه اقتصادی به ۲۳ قسمت برسد. سریال از جایی بلد به گرتبه‌برداری از تولیدات کنکور دوست و همسایه ترکیه می‌شود و سطح روابط انسانی را به همان اندازه‌می‌آورد. انبوهی از دیالوگ‌های تصنعی، بیخ ریش از اندازه، داستان‌ را فراگرفته است. فیلم‌بر اساس سنت کلیپ‌سازی در نقاط حساس احساسی قصه پیش می‌رود و سریع اسلحه اسلوموشن را از جیش درمی‌آورد و دوسه باری در هر قسمت شلیک می‌کند. مجموعه این اتفاقات باعث می‌شود تاسیان را در برای نقد فرمی ببندد (در این بین فقط می‌توانیم بابت بازی قابل قبول صابر ابر از مجموعه کارگردانی و البته بابت زحمت زیاد تیم طراحی لباس و صحنه بابت استفاده از رنگ‌های حیج تشکر کنیم) و آن را بدل به یک کشکول کند. کشکولی که با آب‌نبات‌های رنگی طراحی صحنه و لباس و گریم‌های عروسکی پر شده و یک اتوپیای سرمایه‌دارانه را شکل داده و در برابر این تصویر دخترانه یک جلوه وحوش از خدا بی‌خبر هستند که می‌خواهند این کشکول را بشکنند. چنین پی‌ا.وری ساتنی ماتالی از کجا شکل گرفته؟ پاسخ به این سؤال، شباهت تاسیان و عشق ابدی و آثار هم‌دسته را برایمان روشن می‌کند. عشق ابدی غایتش چیست؟ تاسیان چطور؟ غایت عشق ابدی پیدا کردن عشقی رویایی و باشناختی آنی و لحظه‌ای است. خب، تاسیان هم همین را می‌خواهد. تفاوت در چیست؟ در یک است. محدود یادآور می‌شوند. دانشجویان همه فلانه منطق هستند و طوطی‌وار کلماتی را تکرار می‌کنند. انقلابیون مذهبی از مرحله پرت هستند و با مرگ شریعتی در کیجی به سر می‌برند و نتیجه قدرت گرفتن چنین عدمای مرگ و فروپاشی خانواده آن‌بنای قصه ماست که قربانی جهالت عدمای بی‌خرد شده‌اند. خب سؤال اینجاست اگر همه چیز اینقدر احمقانه است چرا تشکیلاتی مثل سازاک در برابرش ایجاد می‌شود؟ آن هم با این میزان از نیروهای دوست‌داشتنی و مهربان؟! در پایان سریال هم یک عشق نافرجام ترکی می‌بینیم که هوش شکیاد در استخر ۲ متری غرق می‌شود و شیرین قصه هم با یک تنه فنی و اسلوموشن، این عاشقانه دوچندی را تمام می‌کند و بعد هم از همان راش‌های دوفرهه سفر شمال با یک موسیقی ملایم استفاده می‌شود تا قال قضیه کنده شود و داستان تاسیان هم به پایان برسد. در پایان قصه هم ما حق را به پدر سرمایه‌دار داستان می‌دهیم که هم عدمای جانی به جان زندگی او افتاده‌اند و هم دختری به دلیل یک رابطه تبیجری فوت شده است. همان‌قدر که عشق ابدی یک رنگ‌تقلیل یافته به عشق دارد و آن را در تکاندن‌های جنددختر پسر نوجوان می‌داند که با فهم ناقصشان از زندگی به دنبال عشق حقیقی هستند، تاسیان بر مدار همین فهم تقلیل یافته حرکت می‌کند، نه‌تنها به عشق بلکه به موضوعات مختلفی تغییرات اجتماعی، روشنفکری و روابط درون یک خانواده هم چنین فهمی را تسری می‌دهد. بازیگران سعی می‌کنند این مدام دومدتی را با بازی‌هایشان بهبود ببخشند، اما ناتوانند. قصه‌های موازی و گره‌های بیهوده سرتاسر قصه را گرفته تا تولید اثر پربازیگر برای صرفه اقتصادی به ۲۳ قسمت برسد. سریال از جایی بلد به گرتبه‌برداری از تولیدات کنکور دوست و همسایه ترکیه می‌شود و سطح روابط انسانی را به همان اندازه‌می‌آورد. انبوهی از دیالوگ‌های تصنعی، بیخ ریش از اندازه، داستان‌ را فراگرفته است. فیلم‌بر اساس سنت کلیپ‌سازی در نقاط حساس احساسی قصه پیش می‌رود و سریع اسلحه اسلوموشن را از جیش درمی‌آورد و دوسه باری در هر قسمت شلیک می‌کند. مجموعه این اتفاقات باعث می‌شود تاسیان را در برای نقد فرمی ببندد (در این بین فقط می‌توانیم بابت بازی قابل قبول صابر ابر از مجموعه کارگردانی و البته بابت زحمت زیاد تیم طراحی لباس و صحنه بابت استفاده از رنگ‌های حیج تشکر کنیم) و آن را بدل به یک کشکول کند. کشکولی که با آب‌نبات‌های رنگی طراحی صحنه و لباس و گریم‌های عروسکی پر شده و یک اتوپیای سرمایه‌دارانه را شکل داده و در برابر این تصویر دخترانه یک جلوه وحوش از خدا بی‌خبر هستند که می‌خواهند این کشکول را بشکنند. چنین پی.ا.وری ساتنی ماتالی از کجا شکل گرفته؟ پاسخ به

تحریف با رؤیافروشی

مریم فضائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

نوشتن درباره سریال «تاسیان» کار آسانی نیست. این سریال دست روی سوژه‌ای گذاشته که حساس، پیچیده و پرحاشیه است. نقد کوشش، مانند قدم زدن بر لبه تیغ است؛ اما اگر سخت‌تر، ساختن چنین سریالی نیست؛ کاری که کپیا پاکوران به سراغش رفت، اما در عبور از چالش‌هایی چندان موفق نبود. این متن قرار است ذرهبینی به دست بگیرد و درباره عوامل شکست تاسیان بنویسد. البته اگر برای شما سریال‌ها فقط سرگرمی اند و مصقلید هیچ داستانی نمی‌تواند واقعیت را بازتاب دهد، شاید این نوشته برایتان جذاب نباشد. اما اگر هنگام تماشای «تاسیان» گاهی فکر کردید که دارید بخشی از تاریخ را می‌بینید و اینکه انقلاب اسلامی همین بوده و نه چیزی بیش‌تر، پس این نوشته حتماً به دردتان می‌خورد.

تاسیان تلاش کرد تا بیشترین تمرکزش را روی انتخاب فرم بگذارد و فرمی را برای روایت کردن انتخاب کند که جذاب به‌نظر برسد. اما اشتباه اینجا پاکوران درست از همین جا آغاز شد... انتخاب فرمی که بیشتر شبیه‌نوار است تا معناگرا. فرم، یعنی چگونگی ارائه محتوا؛ ظرفی است برای روایت داستان. اما پاکوران به جای آن که از فرم در خدمت محتوا استفاده کنند، آن را به سطحی‌ترین شکل ممکن به کار گرفت؛ به عنوان دلبران و پرداخت. او مخاطب را با جلوه‌های بصری فریب می‌دهد: رقص، موزیک، لباس‌هایی که بیشتر به یک فشن‌شو شباهت دارند تا فضای دهه ۵۰ ایران. تا جایی که دختر فراری قصه، به‌جای دغدغه فرار، نگران بست بودن چتر و سید یک‌نیکش است؛ یا هر لباس، کلاه و کفش ست خودش را هم فراموش نمی‌کند! همه چیز در خدمت ظاهر، عملاً محتوا را به حاشیه رانده و فرمی بی‌ریشه و سطحی به جای گذاشته است. شاید در کلامی دیگر باید گفت کارگردان در حال رویافروشی به مخاطب است.

بالیکه فرم انتخابی پاکوران تلاش کرده تا چشم‌نواز و دل‌فریب باشد، اما همین فرم ساده‌انگارانه، نه‌تنها به حق‌لزی خوش‌ساخت منجر نشده، بلکه‌از اراءه سطحی‌ترین و افسارگسیخته که حتی به زن و بچه یک سرمایه‌دار هم رحم نمی‌کند و قصد دارند خانه و کارخانه‌ای که زندگی چندین نفر از آن می‌چرخد را هم نابود کنند. از نظر دوربین پاکوران، نظاهرات گسترده در اوج سالی که منجر به پیروزی انقلاب شد، هم چلی در سریال ندارد: جز ایجاد ترافیک و بستن خیابان‌ها و کلاغگی خانواده جمشید نجات!

تبجیه این آشی که تنها پاکوران پخته چیزی نیست جز روایتی تحریف‌شده از تاریخ و انقلاب. دوربین پاکوران حتی به یک‌ی از گروه‌هایی که انقلاب کردند هم نزدیک نمی‌شود. از همه بدتر، سریال هیچ تفاوتی میان گروه‌های مختلف آن زمان قائل نیست؛ چپ، مذهبی، مجاهدو... بی‌هیچ تمایزی همه‌دریک صف‌قرار می‌گیرند! در مقابل این تصویر خشن و بی‌نظم از انقلاب، ساواک با نوعی هالۀ نظم، زیبایی و حتی جذابیت بصری بازنمایی می‌شود. نادیده گرفتن این تفاوت‌ها نه‌فقط سادسازی تاریخ، بلکه یک‌کار کردن واقعی‌ترین موارد از یکی از روزهای مهم این سرزمین است که هنوز شاهدان زنده بسیاری دارد که این برهه را به چشم خود دیده‌اند.

یک نکته مهم که ممکن است کارگردان به آن اشاره کند، این است که من دوربین بودم، همه دیدم نمی‌شود. مخاطب، تصویری کارپکاتوری می‌بیند، نه مردمی آگاه و عدالت‌خواه. که با توسل به یک آرمان دست به انقلاب زده‌اند. یک گروهی خشن و افسارگسیخته که حتی به زن و بچه یک سرمایه‌دار هم رحم نمی‌کنند و قصد دارند خانه و کارخانه‌ای که زندگی چندین نفر از آن می‌چرخد را هم نابود کنند. از نظر دوربین پاکوران، نظاهرات گسترده در اوج سالی که منجر به پیروزی انقلاب می‌شود هم چلی در سریال ندارد: جز ایجاد ترافیک و بستن خیابان‌ها و کلاغگی خانواده جمشید نجات!

تبجیه این آشی که تنها پاکوران پخته چیزی نیست جز روایتی تحریف‌شده از تاریخ و انقلاب. دوربین پاکوران حتی به یک‌ی از گروه‌هایی که انقلاب کردند هم نزدیک نمی‌شود. از همه بدتر، سریال هیچ تفاوتی میان گروه‌های مختلف آن زمان قائل

«تاسیان»؛ غم‌نامه‌ای برای وضعیت فرهنگی جمهوری اسلامی ایران!

محمدرضا باقری
کارشناس فرهنگی

تاسیان، نمونه تاسیان جهاد ولنگاری فرهنگی است که جای جلاد و شهید را جابه‌جا کرده است. تینا پاکوران در بستر درامی عاشقانه چنان ساواک را سفیدشویی کرده که اگر خود بقایای ساواک سفارش ساخت سریالی به شبکه منوتو می‌دادند بعید می‌دانم به این زیبایی و اینقدر یک‌طرفه می‌توانستند اقناعش کنند. تاسیان، داستان‌ها را بازیچه می‌گذارند. انقلابیون در این سریال مشتی آدم وحشی، گرسنه و پرتوقعند که به‌صورت واهی در پی حق پایمال شده اقتصادی خود توسط سرمایه‌داران مظلومی هستند که تمام‌خود و حقوق کارگر را داده‌اند و نشستیون آن‌ها هستند. عدمای سک‌نشناس بی‌غیرت که ملاحظه حدود الهی را نیز ندارند و چشمشان به دسترنج سرمایه‌دار زحمت‌کشیده است. اعتصاب و به‌آتش کشیدن سر مایه کشور و سرمایه‌دار و تعطیلی صنایع هم توسط کارگرها فعالیتی ایلهانه و در راستای منافع شخصی و زیاده‌خواهی کارگران نمایش داده شده است. زندگی در حال عدمی در جریان است. طبقه روشنفکر کاهه می‌دود، رستوران خارجکی می‌رود، می‌قصد، سیگار می‌کشد، عاشق می‌شود و دارد پیشرفت می‌کند و مملکت را می‌سازد. خلاصه زندگی در جریان است، رنگی است و کیفیتش نیز بالاست و خبری از تبعیض و فقر و فساد هم نیست و انقلابی‌ها و دانشجوها هم در حال تلاش‌های دونفره سفر شمال با یک موسیقی ملایم استفاده می‌شود تا قال قضیه کنده شود و داستان تاسیان هم به پایان برسد. در پایان قصه هم ما حق را به پدر سرمایه‌دار داستان می‌دهیم که هم عدمای جانی به جان زندگی او افتاده‌اند و هم دختری به دلیل یک رابطه تبیجری فوت شده است. همان‌قدر که عشق ابدی یک‌رنگ‌تقلیل یافته به عشق دارد و آن را در تکاندن‌های جنددختر پسر نوجوان می‌داند که با فهم ناقصشان از زندگی به دنبال عشق حقیقی هستند، تاسیان بر مدار همین فهم تقلیل یافته حرکت می‌کند، نه‌تنها به عشق بلکه به موضوعات مختلفی تغییرات اجتماعی، روشنفکری و روابط درون یک خانواده هم چنین فهمی را تسری می‌دهد. بازیگران سعی می‌کنند این مدام دومدتی را با بازی‌هایشان بهبود ببخشند، اما ناتوانند. قصه‌های موازی و گره‌های بیهوده سرتاسر قصه را گرفته تا تولید اثر پربازیگر برای صرفه اقتصادی به ۲۳ قسمت برسد. سریال از جایی بلد به گرتبه‌برداری از تولیدات کنکور دوست و همسایه ترکیه می‌شود و سطح روابط انسانی را به همان اندازه‌می‌آورد. انبوهی از دیالوگ‌های تصنعی، بیخ ریش از اندازه، داستان‌ را فراگرفته است. فیلم‌بر اساس سنت کلیپ‌سازی در نقاط حساس احساسی قصه پیش می‌رود و سریع اسلحه اسلوموشن را از جیش درمی‌آورد و دوسه باری در هر قسمت شلیک می‌کند. مجموعه این اتفاقات باعث می‌شود تاسیان را در برای نقد فرمی ببندد (در این بین فقط می‌توانیم بابت بازی قابل قبول صابر ابر از مجموعه کارگردانی و البته بابت زحمت زیاد تیم طراحی لباس و صحنه بابت استفاده از رنگ‌های حیج تشکر کنیم) و آن را بدل به یک کشکول کند. کشکولی که با آب‌نبات‌های رنگی طراحی صحنه و لباس و گریم‌های عروسکی پر شده و یک اتوپیای سرمایه‌دارانه را شکل داده و در برابر این تصویر دخترانه یک جلوه وحوش از خدا بی‌خبر هستند که می‌خواهند این کشکول را بشکنند. چنین پی.ا.وری ساتنی ماتالی از کجا شکل گرفته؟ پاسخ به

«تاسیان» در باتلاق تحریف و سانتی‌مانتالیسم

فاطمه‌سادات بکائی
خبرنگار

درام تاریخی، بعویژه در بعد مامنی همچون اواخر دهه ۵۰ شمسی، پتانسیل آن را دارد که به بستری برای روایت واقعیت‌ها از لابه‌های درونی جامعه بدل شود. اما تاسیان، با وجود این امکان روایی خوبی، همه چیز را قربانی ملودرامی آبکی و ترکیبی بی‌رمق از عشقی زرد و شعارهای سیاسی شاذ کرد.

سریال با ادعای پرداختن به سال‌های پیش از انقلاب و جریان طبیعی زندگی آغاز می‌شود. اما حیلی زود همه چیز در مواجهه با عشقی بی‌مقدمه و فاقد منطق دراماتیک که مخلوط با رویایی سیاست‌زده و نمادین است رنگ می‌بازد. رابطه «امیر» و «شیرین» به ساحل گره‌های درونی شخصیت‌ها و به بازتابی از موقعیت‌های پیچیده اجتماعی، بلکه ناگهان مثل قطعه‌ای از یک تیزر تبلیغاتی وسط قصه‌ای پر از این رنگ‌های بی‌نتیجه کاشته می‌شود.

این میزان از بی‌ربطی در رابطه‌ها، به شخصیت‌ها هم سرایت می‌کند. امیر، مثلاً یک کتاب‌خوان حرفه‌ای است که هیچ توضیح منطقی برای نداشتن تحصیلات دانشگاهی‌اش وجود ندارد. او همزمان مأمور مخوف‌ترین سازمان امنیتی تاریخ ایران است و البته عاشق‌ترین آدم‌ورزی زمین. هیچ کدام از این لایه‌ها به شکلی واقعی با دیگری گره نمی‌خورد. مخاطب نه با دود او همدلی می‌کند، نه با وفاداری‌اش، نه حتی با رنج‌های درونی‌ش. گویا امیر کراست فرار است با مرگ عزیزان یا بازجویی‌ها تجربه کند.

تا فضای دهه ۵۰ ایران، با جایی که دختر فراری قصه، به‌جای دغدغه فرار، نگران بست بودن چتر و سید یک‌نیکش است؛ یا هر لباس، کلاه و کفش ست خودش را هم فراموش نمی‌کند! همین اشاره‌ها به ظاهر، عملاً محتوا را به حاشیه رانده و فرمی بی‌ریشه و سطحی به جای گذاشته است. شاید در کلامی دیگر باید گفت کارگردان در حال رویافروشی به مخاطب است.

بالیکه فرم انتخابی پاکوران تلاش کرده تا چشم‌نواز و دل‌فریب باشد، اما همین فرم ساده‌انگارانه، نه‌تنها به حق‌لزی خوش‌ساخت منجر نشده، بلکه‌از اراءه سطحی‌ترین و افسارگسیخته که حتی به زن و بچه یک سرمایه‌دار هم رحم نمی‌کند و قصد دارند خانه و کارخانه‌ای که زندگی چندین نفر از آن می‌چرخد را هم نابود کنند. از نظر دوربین پاکوران، نظاهرات گسترده در اوج سالی که منجر به پیروزی انقلاب می‌شود هم چلی در سریال ندارد: جز ایجاد ترافیک و بستن خیابان‌ها و کلاغگی خانواده جمشید نجات!

تاسیان بعد از پخش سه قسمت، با عنوان سفیدشویی ساواک، لیاس‌های نامناسب و مصرف مشروبات الکلی توقیف شد. اما با همه بهتر بود نهاد نظارت کننده به جای توقف در پخش سری بدبهیات، به رویات تاسیان از سال ۵۷ یعنی سال که منجر به پیروزی انقلاب می‌شد توجه می‌کرد‌اند! اینکه لیاس و موی بازیگران اولویت اصلی باشد! و در نهایت به داستانی برسیم که در کیسه عبور عطاری پیدا نمی‌شود.

ادامه از صفحه ۱۳

من عاشق ایرانم اما...

کیانا تصدیق‌مقدم
خبرنگار گروه فرهنگ

«کجا و دارم برم؟ من عاشق ایرانم، عاشق مملکتمم، مگه می‌تونم تو کشور دیگه‌ای زندگی کنم؟»

جملاتی را که خواندید، جمشید نجات می‌گوید؛ فردی کارخانه‌دار با بازی بابک حمیدیان. جمشید عاشق ایران است. دوست دارد به وطنش خدمت کند! اما با خاطر شرایط حاکم بر مملکت مجبور است مهاجرت کند. مهاجرتی که به سرانجام نمی‌رسد و باعث می‌شود تماشاگر را از دست بدهد.

درباره سریال «تاسیان» صحبت می‌کنیم. جدیدترین ساخته تینا پاکوران که کم از وطن نمی‌گوید. سراسر سریال پر است از دیالوگ‌هایی مربوط به عشق به ایران. جمشید نجات در جایی دیگر از سریال می‌گوید: «ایران مملکت مامست. اونی که وامه مملکت دیگه خوش‌رقصی می‌کنه باید از اینجا بره. مگه میشه کسی عاشق مملکتش نباشه؟» یا در قسمتی دیگر هوری (همسر جمشید نجات) برای مهاجرت مقاومت می‌کند و می‌گوید: «اینجا خونه‌مه، وطنمه، کجا بری؟ چرا بری؟»

تا اینجای قصه همه چیز قشنگ است. دیالوگ‌ها می‌تواند هر مخاطب ایرانی را به سریال جذب و حس وطن‌خواهی را در او بیدار کند. اما اگر دیالوگ‌ها کمی فاصله بگیریم و نگاهی به روند داستان‌گویی کارگردان بیندازیم یک موضوع کاملاً آشکار است: موج‌سواری هدفمند روی مسائل حساس. دوربین تینا پاکوران روی عشق به وطن و دیالوگ‌های ایران‌دوستی زوم شده است. اما این دیالوگ‌ها را چه کسانی می‌گویند؟ ایران‌دوستانی که طرفدار شاه و ساواک هستند. جای انقلابیون در این سریال کجاست؟ هرجا که شلوغی باشد، افراد انقلابی بدون قدرت تفکر کوری موجی که به راه افتاده حرکت می‌کنند و در مواقع لزوم پشت یکدیگر را خالی می‌کنند و کار نیاز باشد در موقعیت‌های بحرانی به جای بدن آنچه به آن اعتقاد دارند از ترس قایم می‌شوند.

آن‌طور که پیش از شروع سریال در تبلیغات این اثر گفته شد، تینا پاکوران قصد داشته در دل حوادث سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۵۶ عاشقانه‌ای را روایت کند؛ اما براساس آنچه در سریال دیدیم، به‌نظر می‌رسد بیشتر تلاش کرده ساواک و طرفداران شاه را سفیدشویی کند و جالب اینکه این کار را حتی به‌صورت نامحسوس انجام نداده است. واکنش مخاطبان در توییتر و اینستاگرام نشان می‌دهد قصد این کارگردان کاملاً آشکار بوده و بینندگانی که بعد از تماشای سریال واکنششان را به اشتراک گذاشتند درباره برداشتشان از قصه این اثر اتفاق نظر دارند.

اینکه کارگردانی قصد داشته باشد با محوریت یک برهه حساس تاریخی و سیاسی، داستانی را روایت کند به خودی خود راه رفتن روی لبه پرتگاه است و به‌نظر می‌رسد کارگردان «تاسیان»، به‌واسطه تجربه کمی که در سریال‌سازی دارد، درست متوجه آن نشده که رعایت نکردن مرز بین واقعیت و تحریف در چنین سوژه‌هایی می‌تواند چه عواقبی داشته باشد.

تاریخ هرگز، بخش مهمی از هویت یک ملت را تشکیل می‌دهد و تحریف وقایع تاریخی، به ویژه وقایع حساس و تعیین‌کننده، می‌تواند به هویت ملی و فرهنگی کشور آسیب بزند.

تینا پاکوران در این سریال روایت خودش را از سه قشر انقلابیون، طرفداران شاه و سرمایه‌داران به تصویر کشیده‌اند تا آن‌چیزی که تاریخ می‌گوید، نادیده بگیرد. این کارگردان قصد تحریف تاریخ را نداشته باشد. به‌گمانم او فقط می‌خواهد با قرار دادن دوربینش در جایی مشخص، زاویه نگاه مخاطب را با خود همسو کند و هرچند کوتاه باعث شود مخاطب آنچه او می‌خواهد را ببیند.

ساواک یعنی عشق، لطفاً انقلاب نکنید!

محمدصالح سلطانی
کارشناس فرهنگی

«خاتون» یکی از بهترین سریال‌های نمایش خانگی بود. با قصه‌ای مرتب، بازی‌هایی درخشان، طراحی صحنه‌ای حرفه‌ای و البته مضمونی عمیقاً‌ملی‌گرایانه که رنج‌های ایران در روزگار اشغال به دست دو قدرت و حتی‌ا‌یم جنگ جهانی دوم را روایت می‌کرد. چندسال بعد از آن سریال در جهیک‌ا‌ما همدان کارگردان و تهیه‌کننده سریالی ساختند که به جز فرق در طراحی صحنه و خلق نماهایی باور پذیر از گذشته نه‌چندان دور تهران، در سایر جنبه‌ها فرسنگ‌ها با «خاتون» فاصله دارد. اگر برای «تاسیان» تنها سایه‌ای از «خاتون» باقی مانده است؛ سایه‌ای از یک زسب ایران دوستانه پوک که نه به اندازه آن سریال باور پذیر است و نه در بافتِ تاسیان، واقعی به نظر می‌رسد.

تینا پاکوران ادعا دارد سریال یک سریال عاشقانه ساخت. هم‌چیز از همان روز اول تبلیغات اثر، خبر از پخش یک عاشقانه پرآب‌چشم می‌داد: اما قصه‌به‌قسمت، تاسیان در نزدیک‌شدن به ادعای خود ناتوان‌تر می‌شد. ماجرای دل‌داگی امیر که شیرین، وقتی‌ه‌ه‌ا‌ز عشق فاصله می‌گرفت و شبیه جنون می‌شد. آن دیوانگی ها نمی‌توانست رو نشان یک عشق عمیق و واقعی را در جهان سریال صورت‌بندی کند. به موازات این هوس حریصانه که فیلمساز می‌خواست آن را به نام عشق به مخاطبانش قالب کند، «تاسیان» روایت خودش از وقوع انقلاب را هم‌دوره‌ذه می‌کند. هم‌دوره‌ذه‌ی که یک کارخانه‌دار را به زندان می‌کشاند. هم‌دوره‌ذه‌ی که یک کارگر را خالی می‌کند و به خودی خود راه‌رفتن روی لبه پرتگاه است و به‌نظر می‌رسد کارگردان «تاسیان»، به‌واسطه تجربه کمی که در سریال‌سازی دارد، درست متوجه آن نشده که رعایت نکردن مرز بین واقعیت و تحریف در چنین سوژه‌هایی می‌تواند چه عواقبی داشته باشد.

تاریخ هرگز، بخش مهمی از هویت یک ملت را تشکیل می‌دهد و تحریف وقایع تاریخی، به ویژه وقایع حساس و تعیین‌کننده، می‌تواند به هویت ملی و فرهنگی کشور آسیب بزند.

تینا پاکوران در این سریال روایت خودش را از سه قشر انقلابیون، طرفداران شاه و سرمایه‌داران به تصویر کشیده‌اند تا آن‌چیزی که تاریخ می‌گوید، نادیده بگیرد. این کارگردان قصد تحریف تاریخ را نداشته باشد. به‌گمانم او فقط می‌خواهد با قرار دادن دوربینش در جایی مشخص، زاویه نگاه مخاطب را با خود همسو کند و هرچند کوتاه باعث شود مخاطب آنچه او می‌خواهد را ببیند.

کت نامتناسب پاکوران برای دکمهٔ «تاسیان»

مصطفی قاسمیان
خبرنگار

«تاسیان» دومین تجربه تینا پاکوران در سریال‌سازی خانگی، اگرچه می‌کوشید در همان سال‌های مجموعه موفق پیشین او گام بردارد، ولی با نقاط ضعف جدی، نتوانست با پا جای پا «خاتون» بگذارد و از مبدل شدن به محصولی بیدماندنی بازماند.

یک نکته مهم که ممکن است کارگردان به آن اشاره کند، این است که من دوربین روایتم را روی یک موضوع کاملاً‌ثشانم و به موضوعات دیگر کاری ندارم، اما وقتی روایت تاریخ برای یک داستان انتخاب می‌شود در اولین واکنش مخاطب به دنبال مشابهت‌سازی با چیزهایی که قبلاً‌دیده یا شنیده می‌گردد، تاسیان در گفتن این موضوع زیانش الکن است و نمی‌توان این داستان و حواشی‌اش را با اتفاقات سال ۵۶ تا ۵۷ تطبیق داد.

تاسیان بعد از پخش سه قسمت، با عنوان سفیدشویی ساواک، لیاس‌های نامناسب و مصرف مشروبات الکلی توقیف شد. اما با همه بهتر بود نهاد نظارت کننده به جای توقف در پخش سری بدبهیات، به رویات تاسیان از سال ۵۷ یعنی سال که منجر به پیروزی انقلاب می‌شد توجه می‌کرد‌اند! اینکه لیاس و موی بازیگران اولویت اصلی باشد! و در نهایت به داستانی برسیم که در کیسه عبور عطاری پیدا نمی‌شود.

می‌خواستم دوستش داشته باشم، نشد!

زهرا دمزآبادی
خبرنگار

تینا پاکوران برایم از «خاتون» متولد شده و بعد از این سریال، دیگر علاقه‌ای به بازی‌هایی درخشان، طراحی صحنه‌ای حرفه‌ای و البته مضمونی عمیقاً‌ملی‌گرایانه که رنج‌های ایران در روزگار اشغال به دست دو قدرت و حتی‌ا‌یم جنگ جهانی دوم را روایت می‌کرد. چندسال بعد از آن سریال در جهیک‌ا‌ما همدان کارگردان و تهیه‌کننده سریالی ساختند که به جز فرق در طراحی صحنه و خلق نماهایی باور پذیر از گذشته نه‌چندان دور تهران، در سایر جنبه‌ها فرسنگ‌ها با «خاتون» فاصله دارد. اگر برای «تاسیان» تنها سایه‌ای از «خاتون» باقی مانده است؛ سایه‌ای از یک زسب ایران دوستانه پوک که نه به اندازه آن سریال باور پذیر است و نه در بافتِ تاسیان، واقعی به نظر می‌رسد.

تینا پاکوران ادعا دارد سریال یک سریال عاشقانه ساخت. هم‌چیز از همان روز اول تبلیغات اثر، خبر از پخش یک عاشقانه پرآب‌چشم می‌داد: اما قصه‌به‌قسمت، تاسیان در نزدیک‌شدن به ادعای خود ناتوان‌تر می‌شد. ماجرای دل‌داگی امیر که شیرین، وقتی‌ه‌ه‌ا‌ز عشق فاصله می‌گرفت و شبیه جنون می‌شد. آن دیوانگی ها نمی‌توانست رو نشان یک عشق عمیق و واقعی را در جهان سریال صورت‌بندی کند. به موازات این هوس حریصانه که فیلمساز می‌خواست آن را به نام عشق به مخاطبانش قالب کند، «تاسیان» روایت خودش از وقوع انقلاب را تمامی ستاره‌های پرتعداد «تاسیان» را زیر سایه درخشش خود برد، ولی نمی‌توان از محدودشدن شریفی‌نیا چشم‌پوشید که برای نشان نسبتاً‌ قرص خود سنگ تمام گذاشت و کاراکتری ممتاز از دیگر شخصیت‌های ملی‌حیی سریالی‌اش خلق کرد.

در عین حال، ناامیدی گروه بازیگری «تاسیان»، هوش شکیا بود که نتوانست چون عاشق‌پیشگی در حد و اندازه‌های نام خودش باشد و به رغم برخورداری از هم‌راهی بی‌دریغ فیلمساز، هم‌هات‌پنداری تماشاگر را برانگیزد؛ گلایه‌ی استاکر سمی می‌شد و گاه در جلد مردی عاشق و دوست‌داشتنی فرو می‌رفت. البته متوجه‌ه‌ی که هر ناصحه‌ی ایفای نقش